

ما می‌گوییم:

۱. توجه شود که از منظر مرحوم آخوند:

یک) اگر هر دو دلیل، ملاک‌های مطلق دارند (یا اطلاق ادله چنین می‌گوید)

الف) اگر هر دو دلیل، ظهور در فعلیت دارند:

یا می‌توانیم ظهور را در یک طرف از بین ببریم (یعنی با استفاده از اهمیت ملاک چنین کشف کنیم که ظهور اولیه دلیل در حکم فعلی، صحیح نبوده است و در «مصدق واحد» (صلوة در دار غصبی)، یک دلیل (اگر چه به ظاهر مطلق است و حکم فعلی را به نحو مطلق ثابت می‌کند)، بیش از حکم اقتضایی را ثابت نمی‌کند: در این صورت حکم مطلق را در فعلیت باقی می‌داریم و حکم دیگر را به حکم اقتضایی تنزل می‌دهیم و به حکم فعلی عمل می‌کنیم. پس در این صورت در حقیقت با عمل به مرجحات باب تراحم، یک دلیل را مقدم داشته ایم.

و یا نمی‌توانیم دست از اطلاق دو دلیل برداریم، در این صورت باید بگوییم یکی از دو دلیل دروغ است چرا که شارع نمی‌تواند دو وظیفه فعلی را متوجه به مکلف کرده باشد. اما اینکه کدام دروغ است (چون نتوانسته ایم از طریق اهمیت ملاک، آن را کشف کنیم، به حکم اقتضائی تنزل دهیم)، بین منبای اجتماعی‌ها و امتناعی‌ها فرق است [در این باره سخن خواهیم گفت]

ب) اگر هر دو دلیل ظهور در فعلیت ندارد:

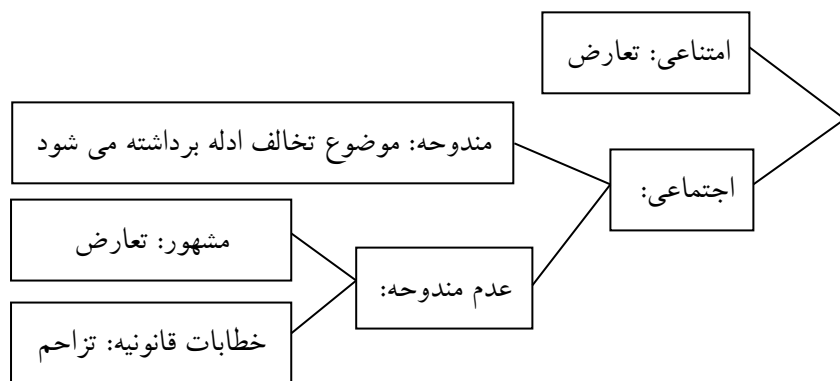
یا هر دو ظهور در حکم اقتضایی دارند، در این صورت، آنکه ملاک قوی‌تری دارد را به فعلیت می‌رسانیم (چرا که اقتضایی بودن در حکم، با هم مشکل‌ساز نیست و لذا ادله به تکاذب منجر نمی‌شوند) و یا یکی از ادله، ظاهر در حکم اقتضائی و دیگری ظاهر در حکم فعلی است، در این صورت حکم فعلی را اخذ می‌کنیم.

دو) اگر یکی از دو دلیل ملاک مطلق ندارد (و آن را نمی‌شناسیم): معلوم می‌شود در فرض اجتماع تنها یکی از آن دو، ملاک دارند، در این صورت مرجحات تعارض معلوم می‌کند که کدام دلیل را باید ترجیح داد و به فعلیت رساند.



۲. درباره قسمتی از سخن مرحوم آخوند که به آن اشاره کردیم، لازم است توجه کنیم که: اگر دو حکم ظهور در فعلیت دارند (و نمی توانیم به سبب اقوائت ملاک، یکی را به اقتضائی برگردانیم) در این صورت الزاماً به مرجحات باب تعارض نباید رجوع کرد چرا که: الف) اگر قائل به امتناع شویم: به سراغ مرجحات باب تعارض می رویم ب) اگر قائل به اجتماع شویم: اگر مندوحه داریم، هر دو حکم فعلی هستند و اصلاً مخالفتی بین دو دلیل نیست و با هم قابل جمع هستند و البته در «صلوة دار غصبی» باید به سراغ آنکه مندوحه ندارد رفت ولی اگر مندوحه نداریم، می توان گفت که شارع نمی توانسته هر دو حکم را بالفعل جعل کرده باشد، و لذا یکی از آنها دروغ است و برای کشف دروغ، باید سراغ مرجحات باب تعارض رفت. ج) و اگر قائل به خطابات قانونیه شویم، در همین فرض «عدم مندوحه»، هر دو حکم فعلی است و باید به سراغ مرجحات باب تراحم رفت.

۳. پس:



کلام امام خمینی:

حضرت امام بر کلام مرحوم آخوند اشکال می کنند. ایشان ابتدا می نویسند که چون بحث ما در «امکان اجتماع یا عدم امکان» است و سخن درباره آن نیست که آیا این چنین «اجتماعی» در شرع واقع شده است یا نه، لذا بحث در حقیقت فقط در این نکته باید باشد که: «آیا تعدد عنوان مانع اجتماع ضدین هست یا نه؟» و اینکه ملاک ها اگر مطلق باشند یا مطلق نباشند دخی در مسئله ندارد.

حضرت امام سپس می نویسند:

«و الظاهر: أنّ مراد المحقق الخراسانیّ ممّا أفاد فی الأمر الثامن و التاسع لیس ذلك، و لعلّ مراده التفرقة بین ما کان من باب اجتماع الأمر و النهی واقعا، و بین ما کان من باب التعارض، دفعا لإشکال ربّما یرد علی القوم، و هو أنّهم عنونوا مسألة جواز الاجتماع، و مثلوا له بالعامّین من وجه، و اختار جمع الجواز، و أنّه لا تعارض العامّین من وجه أحد و جوه التعارض، و لم یجمع بینهما أحد بجواز الاجتماع. فأجاب عنه: بأنّ المیزان الکلیّ فی باب الاجتماع هو إحراز المناطین حتّی فی مورد التصادق، فکلّ ما کان دلالة علی ثبوت المقتضی فی حکمین کان من مسألة الاجتماع، و إلاّ فهو من باب التعارض»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. مراد مرحوم آخوند ظاهراً آن است که بین آنچه واقعاً از باب اجتماع امر و نهی است و بین آنچه از باب تعارض است فرق بگذارد.
۲. مرحوم آخوند در مقام آن است که اشکالی که بر مشهور دارد را پاسخ گوید.
۳. اشکال آن است که: مثال مشهور برای باب اجتماع امر و نهی، عامین من وجه [صلوة و غضب] است.
۴. و در این مثال، برخی قائل به جواز اجتماع شده اند و لذا اجتماعی گفته اند که تعارضی در بین نیست.
۵. این در حالی است که در بحث تعارض، در حالیکه یکی از اقسام تعارض، تعارض دو عام من وجه است، هیچ کس قائل به اجتماع نشده است.

<sup>۱</sup>. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۱۱۶



۶. مرحوم آخوند به همین سبب بین این دو باب به اطلاق و عدم اطلاق ملاک فرق گذاشته اند.

حضرت امام در ادامه این نکته را ناکافی می دانند و می نویسند:

«و أنت خبير: بأنّ موضوع باب التعارض هو الخبران المختلفان، و المناط في الاختلاف هو الفهم العرفي، و الجمع هناك عرفي لا عقلي، بخلافه هاهنا، فإنّ المسألة عقلية صرفة، فلا ربط بين البابين رأسا.

فما ادّعى من المناط غير تامّ طردا و عكسا، لأنّ الخبرين إذا كانا مختلفين عرفا، و لم يكن بينهما جمع عرفي، يندرجان تحت أخبار التعارض، و لا بدّ من [إعمال] التعارض بينهما مطلقا، و الجمع العقليّ في باب الاجتماع ليس من وجوه الجمع في باب التعارض.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. موضوع باب تعارض، دو خبر است که با یکدیگر تعارض دارند
  ۲. و ملاک تعارض داشتن هم فهم عرفی است. و جمع هم در باب تعارض یک جمع عرفی است.
  ۳. در حالیکه بحث اجتماع امر و نهی، یک مسئله عقلی است.
  ۴. پس ربطی بین مسئله نیست
  ۵. اما آنچه مرحوم آخوند به عنوان فارق بین دو باب (اجتماع امر و نهی و تعارض) گذاشته، نه جامع افراد است و نه مانع اغیار:
  ۶. چرا که اگر دو خبر با یکدیگر معارض باشند و بین آن ها جمع عرفی نباشد، تحت باب تعارض قرار می گیرند [حتی اگر ملاک ها، مطلق باشند] و جمع عقلی (که در باب اجتماع امر و نهی مطرح می شود)، یکی از جمع های عرفی نیست.
- حضرت امام سپس به «سرّ این مطلب» اشاره می کنند:

«و السرّ فيه: أنّ رحي باب التعارض تدور على العمل بالأخبار الواردة فيه، و موضوعها مأخوذ من العرف، كموضوع سائر ما ورد في الكتاب و السنّة، فكلمّا يحكم العرف باختلاف الخبرين و تعارضهما يعمل بالمرجّحات، و كلمّا يحكم بعدمه لأجل الجمع العرفيّ أو عدم التناسب بين الدليلين لم يكن من بابه، فقولته: «صلّ» و «لا تغضب» غير متعارضين عرفا، لأنّ الحكم على العنوانين، و هما غير مرتبطين، فليس بينهما اختلاف عرفا و لو لم نحرز المناطين،

<sup>۱</sup>. همان



كما أن قوله: «أكرم كلّ عالم» معارض عرفاً- في الجملة- لقوله: «لا تكرم الفساق»، بناء على كون العامّين من وجه من وجوه التعارض، لأنّهما يدلّان على إكram الجمع و عدم إكramه، لأنّ الحكم فيهما على الأفراد، و ليس بينهما جمع عرفي، و لو فرض حصول المناطين في مورد الاجتماع و قلنا بجواز الاجتماع حتّى في مثله.

و بالجملة: الجمع و التعارض في باب تعارض الأدلّة عرفيّا لا عقليّا،

فجمع باب الاجتماع الّذي هو بحكم البرهان العقليّ غير مربوط به، كما أنّ التزاحم في نظر العقل لا ينافي التعارض العرفيّ المناط في بابه، فلا تغفل.<sup>1</sup>

توضيح:

۱. مدار باب تعارض بر اساس رواياتي است که مورد تعارض وارد شده است. و موضوع آن ها «خبرين متعارضين» است که یک موضوع عرفي است.
۲. و لذا هر دو خبری را که عرف بگوید، این دو متعارض هستند، روايات باب تعارض حکم به ترجيح یکی از آن ها بر اساس مرجحات باب تعارض می کند.
۳. و هرگاه عرف حکم به تعارض نکند (چرا که یا دو دليل را به جمع عرفي با یکدیگر سازگار می کند و یا اصلاً دو دليل ربطی به هم ندارد و مربوط به دو موضوع غير متناسب با هم هستند)، عرف مسئله را از باب تعارض نمی داند.
۴. حال: صلّ و لا تغصب، از نظر عرفي اصلاً متعارض نیستند، چرا که هر کدام از دو حکم ربطی به یکدیگر ندارند.
۵. و لذا چه ملاک ها را احراز کنیم و چه ملاک ها را احراز نکنیم، این دو دليل از نظر عرفي با یکدیگر معارضه ندارند.
۶. ولی عرف، «اکرم العلما و لا تکرّم الفساق»، را در حالیکه عامين من وجه هستند، متعارض می داند.
۷. [فارق بين دو مثال هم آن است که:] در اینجا حکم روی افراد رفته است. و یکی از افراد «عالم»، «فاسق» است.
۸. و در چنین موردی که تعارض هست، حتی اگر احراز کردیم که ملاک ها مطلق است و مورد اجتماع [عالم فاسق] هر دو ملاک را دارد، باز هم باید به سراغ مرجحات باب تعارض رفت.

۱. همان



۹. پس در باب تعارض هم عرف حکم به بودن تعارض می کند و هم حکم به جمع عرفی می کند ولی در باب اجتماع امر و نهی، اگر قائل به جواز اجتماع می شویم، این ناشی از یک برهان عقلی است.
۱۰. و حتی در موردی که عرفاً تعارض باشد، ممکن است عقلاً بتوان تراحم را تصویر کرد.

